

دوفصلنامه علمی «پژوهش سیاست نظری»

شماره سی‌ام، پاییز و زمستان ۱۴۰۰: ۹۹-۱۲۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۸/۲۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۰۱

نوع مقاله: پژوهشی

نظریه نهادگرایی تاریخی به مثابه چارچوبی برای تحلیل

روابط دولت و مجلس در جمهوری اسلامی ایران

* جواد محلوجی

** حسین مسعودنیا

*** مسعود شهرام‌نیا

چکیده

فهم و تحلیل روابط دولت و مجلس در جمهوری اسلامی ایران در سال‌های اخیر در کانون توجه سیاست‌مداران، روزنامه‌نگاران و محققان قرار گرفته است. از آنجا که واقعیت‌ها خود سخن نمی‌گویند و نیاز به تفسیر و سازمان‌دهی دارند، مقاله بر آن است تا تکیه‌گاهی نظری برای این منظور فراهم آورد. نقطه عزیمت بحث، نظریه نهادگرایی تاریخی و تنقیح جایگاه آن در میان نظریه‌های مختلف در حوزه علوم سیاسی است. پس پرسش این است که نهادگرایی تاریخی چه فرصت و یا بصیرتی را برای جمع‌آوری داده‌ها و چه ابزاری برای تحلیل آنها در اختیار پژوهشگران این حوزه قرار می‌دهد؟ پس از آنکه امکان‌های روشی موجود در نظریه نهادگرایی تاریخی برای تحلیل روابط دولت و مجلس استخراج شد، در قسمت دوم، مقاله می‌کوشد نقشه راهنمایی برای جمع‌آوری و تحلیل داده‌ها در موضوع روابط دولت و مجلس در سال‌های پس از بازنگری در قانون اساسی ارائه نماید.

واژه‌های کلیدی: نهادگرایی، نهادگرایی جدید، نهادگرایی تاریخی، دولت و مجلس.

j.mahlooji@ase.ui.ac.ir

H.masoudnia@ase.ui.ac.ir

m.shahramnia@ase.ui.ac.ir



*دانش آموخته دکتری علوم سیاسی، دانشگاه اصفهان، ایران

** نویسنده مسئول: دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه اصفهان، ایران

*** دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه اصفهان، ایران

مقدمه

مقاله حاضر درصدد است تا با استفاده از نظریه نهادگرایی تاریخی^۱، تکیه‌گاهی نظری فراهم آورد که بتوان با تکیه بر آن، به مشاهده و تحلیل روابط دولت و مجلس در جمهوری اسلامی ایران پرداخت. از نظر تاریخی، روابط دولت و مجلس در ایران مشحون از ناهماهنگی‌ها و چالش‌هاست. با امضای فرمان مشروطیت توسط مظفرالدین شاه قاجار، مقوله پارلمان که پیشتر وارد فضای ذهن ایرانیان شده بود، به عنوان نهاد رسمی در سازوکار حکمرانی ایران مطرح شد. از این پس تا پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷، بیست و چهار دوره مجلس قانون‌گذاری بر صفحه تاریخ ایران ثبت گردید. جالب آنکه مجلس اول به دستور پادشاه مشروطه و کمک نیروهای خارجی به توپ بسته شد. «در پانزده سال پس از مشروطه، بیش از پنجاه بار کابینه‌ها تغییر کرد» (حسینی‌زاده، ۱۳۸۶: ۱۰۳). پس از آن نیز با وجود فراز و فرودهای بسیار، پارلمان نتوانست جایگاه اصلی خود را در حکومت مشروطه بیابد.

با پیروزی انقلاب اسلامی و برپایی نظام جمهوری اسلامی در ایران، مجلس و قوه مجریه در قانون اساسی جدید، جایگاه متفاوتی یافتند، اما چالش‌های روابط دولت و مجلس همچنان به انحای مختلف ادامه یافت. در دهه نخست بعد از انقلاب اسلامی که دوران رهبری امام خمینی را شامل می‌شود، چالش اصلی در روابط دولت و مجلس بر سر تعیین نخست‌وزیر شکل گرفت. با توجه به رهبری مقتدر امام خمینی، کشمکش بر سر این موضوع هرگز منجر به بی‌ثباتی جدی در عملکرد دولت و مجلس نشد. با وجود این زمانی که «در اردیبهشت ۱۳۶۸، امام گروهی از شخصیت‌های نظام را برای بازنگری در قانون اساسی تعیین کرد»، بسیاری معتقد بودند که چالش‌های مربوط به جایگاه و نحوه انتخاب نخست‌وزیر، یکی از دلایل عمده این تصمیم است (همان: ۳۷۶).

با حذف پست نخست‌وزیری در بازنگری قانون اساسی، امید آن می‌رفت تا چالش موجود در روابط دولت و مجلس به حداقل برسد. اما این تصور چندان پایدار نماند. به مرور هر دوسوی منازعه، تفسیری از قانون ارائه می‌کردند که قوه تحت ریاست خود را در مرکز امور قرار می‌داد. رؤسای مجلس، قانون اساسی را از زاویه جمله «مجلس در

رأس امور است» نگرستان و رؤسای جمهور، اصل ۱۱۳ قانون اساسی را که رئیس جمهور را بالاترین مقام رسمی کشور پس از رهبری و همچنین مسئول اجرای قانون اساسی می‌داند، مبنای تفسیر خود قرار دادند. مسئله چالش میان دولت و مجلس در طول سال‌ها به اندازه‌ای جدی شد که رهبری در سال ۱۳۹۰، امکان تغییر به سمت الگوی پارلمانی را مطرح کرد.

آنچه گذشت، به وضوح اهمیت پردازش علمی مسئله روابط دولت و مجلس را نشان می‌دهد. با توجه به وضعیت تکرر روشی در علوم انسانی، دستیابی به یک تکیه‌گاه نظری مشخص برای فهم و تحلیل روابط دولت و مجلس در سال‌های پس از بازنگری در قانون اساسی بسیار حائز اهمیت می‌نماید. رسالت اصلی مقاله حاضر، به دست دادن همین تکیه‌گاه نظری است. به دیگر سخن، مقاله در پی آن است تا بی‌آنکه خود به طور مستقیم و همه‌جانبه وارد تحلیل روابط دولت و مجلس شود، از دل نظریه نهادگرایی تاریخی، چارچوبی استخراج نماید که امکان فهم و تحلیل روابط دولت و مجلس را فراهم آورد. نظریه نهادگرایی تاریخی، امکان‌های تحلیلی مناسبی را برای این منظور در اختیار محقق می‌گذارد.

برای نظریه‌ها در پژوهش‌های سیاسی و تاریخی دست کم پنج نقش عمده نقل شده است که عبارتند از: ۱- نظریه به عنوان راهنمای انتخاب داده‌های پژوهش ۲- نظریه به عنوان هدف پژوهش ۳- نظریه به عنوان ابزار پژوهش ۴- نظریه به عنوان موضوع مورد مناقشه در پژوهش ۵- نظریه به عنوان پیکربندی تعلیلی پژوهش (حاتمی، ۱۳۹۵: ۱۲۴-۱۳۸).

مقاله حاضر می‌کوشد تا استخراج یک الگو و چارچوب تحلیل از نظریه نهادگرایی تاریخی را هدف قرار دهد. به این ترتیب از میان پنج نقشی که برای نظریه‌ها در پژوهش متصور است، در این مقاله «نظریه به عنوان هدف پژوهش» مطرح است. از این‌رو تلاش می‌شود تا ابتدا جایگاه نظریه نهادگرایی در جغرافیای گسترده نظریه‌های علوم سیاسی تعیین شود و سپس فرایند شکل‌گیری نهادگرایی جدید بررسی گردد. پس از آن به امکان‌های تحلیلی که نهادگرایی تاریخی برای فهم چالش روابط دولت و مجلس در ایران فراهم می‌آورد و به نوعی کاربست قیاسی نظریه پرداخته خواهد شد. پس از آنکه مفاهیم اصلی نهادگرایی تاریخی از دل این نظریه استخراج شد و به روشنی مورد تحلیل

و تبیین قرار گرفت، گام مهم بعد، فرایند تمهید یک الگوی تحلیل از نظریه نهادگرایی تاریخی خواهد بود.

در واقع مقاله از دو بخش اصلی تشکیل شده است: بخش اول به پردازش جایگاه تئوریک نظریه نهادگرایی تاریخی می‌پردازد و قسمت دوم، ارتباط مفهومی این نظریه با سازوکار نهادی جمهوری اسلامی ایران برای تحلیل روابط دولت و مجلس را پردازش می‌کند.

نظریه نهادگرایی تاریخی

نهادگرایی قدیم^۱ - نهادگرایی جدید^۲

نهادگرایی تاریخی به عنوان یکی از شاخه‌های نهادگرایی جدید مطرح است. برای فهم دقیق نهادگرایی جدید، ابتدا ویژگی‌های نهادگرایی قدیم بررسی خواهد شد و سپس نگرش رفتارگرایانه مورد توجه قرار می‌گیرد تا محل نزاع در مناظراتی که باعث قوام نظریه‌های نهادگرایی جدید شده است، روشن گردد. در آن سال‌ها که دانش سیاست به عنوان یک رشته دانشگاهی هنوز نوپا می‌نمود، دغدغه اصلی دانشجویان علوم سیاسی در اروپا و ایالات متحده، یافتن ارتباط میان قانون اساسی و رفتار سیاسی بود. «در واقع بخش عمده‌ای از آنچه می‌توان آن را علوم سیاسی در شکل اولیه آن نامید، به چگونگی طراحی یک قانون اساسی کامل می‌پرداخت» (Steinmo, 2008: 119). مطالعات نهادگرایان قدیمی بسیار کلی و تاحد زیادی فارغ از توجه به مبانی و الزامات نظری و روشی این نوع نگاه است. از نظر نهادگرایان قدیمی، «تمرکز بر نهادها، یک امر معمولی بود؛ یعنی مطالعه نهادها که نقطه آغازی بدیهی در مطالعه یک کشور تلقی می‌شد، نیازی به توجیه نداشت» (رودس، ۱۳۸۴: ۸۴).

اصلی‌ترین موضع و نقطه عزیمت نهادگرایان قدیمی این نکته است که «یک رابطه علی میان چارچوب‌های نهادی - قانونی رسمی با رفتار سیاسی وجود دارد» (کازمی، ۱۳۹۲: ۴). این ادعای نهادگرایان قدیم که نهادها بر عملکرد سیاسی تأثیر می‌گذارند، چندان جدال‌برانگیز نیست و تقریباً همه آن را می‌پذیرند. با وجود این چارچوب‌های

1. Old Institutionalism
2. New Institutionalism

تحلیلی لازم برای وارد کردن تحلیل‌های نهادی در علم سیاست در نهادگرایی قدیم وجود ندارد (ر.ک: نورث، ۱۳۸۵).

به هر ترتیب نهادگرایی قدیم در اواسط سده بیستم با رقبای اصلی خود که با تکیه بر اصول اثبات‌گرایی جهان را می‌دیدند، مواجه شد و تحت تأثیر رویکرد رفتارگرایی به عنوان پارادایم غالب آن سال‌ها به محاق رفت. نگرش اثباتی، هرگونه علایق و دغدغه‌های هنجارین را کنار گذاشت و علایق خود را به شناخت امر واقع محدود ساخت و تأمل درباره امر مطلوب را بیرون از دامنه صلاحیت خود به شمار آورد (بشیریه، ۱۳۹۷: ۶۲). هدف رفتارگرایان، دستیابی به قواعد عام رفتار آدمیان است. رفتار، چیزی قابل مشاهده عینی و قابل سنجش است. رهیافت رفتارگرایانه بر آن است تا با تکیه بر منطق استقراء و مشاهده رفتار سیاسی افراد در فرایند زمان، گزاره‌هایی قانون‌مانند از رفتار انسان‌ها ارائه نماید (ساندرز، ۱۳۸۴: ۱۰۸). رفتارگرایان برای نهادها در تحلیل‌های خود اهمیت و جایگاهی قائل نمی‌شوند. به تعبیری، «یکی از باورهای بنیادین تحلیل انتخاب عقلانی و رفتاری، فردگرایی روش‌شناختی است» (پیترز، ۱۳۸۶: ۲۵).

پس از گذشت چند دهه از بروز انقلاب رفتاری نظریه‌پردازان متمایل به نهادگرایی به این نتیجه رسیدند که نظریه‌های رفتارگرایی و انتخاب عقلانی نیز در تبیین پدیده‌های اجتماعی با شکست مواجه شده‌اند (ویلبر و هاریسون، ۱۳۸۵: ۷۴). نهادگرایی جدید که در اوایل دهه ۱۹۸۰ به مثابه واکنشی آگاهانه به انقلاب رفتاری و در قالب مقاله مارچ و اولوسون با عنوان «نهادگرایی جدید: فاکتورهای سازمانی در زندگی سیاسی» پا به عرصه علم سیاست نهاد، آشکارا در مقایسه با نهادگرایی قدیمی، وجه نظری غنی‌تری دارد (ر.ک: March & Olsen, 1984). این رویکرد از «دو جنبه مهم از جریان غالب علم سیاست در در دهه ۸۰ دور می‌شود. نخست، این دیدگاه مفروضه‌های ساده‌الگوسازی برای رفتار سیاسی توسط نظریه انتخاب عقلانی را نمی‌پذیرد. دوم، دیدگاه مورد نظر، فرض وجود قاعده یا نظم در رفتار انسان را که مبنای اتکای رفتارگرایی به منطق استنباط و تعمیم (یا استقرا) است، زیر سؤال می‌برد» (های، ۱۳۸۵: ۳۳).

در نهادگرایی جدید، نهادها قوانین بازی در جامعه هستند، یا به تعبیری قیود و محدودیت‌هایی هستند که روابط متقابل انسان‌ها با یکدیگر را شکل می‌دهند. در

نهادگرایی قدیم، بیشتر بر ساختارها و نهادهای عینی و رسمی تأکید می‌شد، حال آنکه در نهادگرایی جدید، نهادها مجموعه‌ای از قواعد رسمی و غیر رسمی را در برمی‌گیرند که رفتار افراد را هدایت و محدود می‌کنند. نهادگرایان جدید مدعی هستند که نهادها به گونه‌ای افراد را محدود می‌کنند که انتخاب آنها با خیر جمعی هماهنگ شود (ر.ک: نورث، ۱۳۸۵). از منظر نهادگرایی جدید، رفتار سیاسی تحت تأثیر یک بستر نهادی شکل می‌گیرد و اهمیت می‌یابد. بدیهی است با وجود چنین فرضی، رفتار کنشگران همیشه تابعی از محاسبات مبتنی بر عقلانیت معطوف به هدف نیست.

انواع نهادگرایی جدید

نهادگرایی جدید، کلیتی یکپارچه نیست و تقسیم‌بندی‌های متنوعی از آن ارائه شده است. هال و تیلور، از نهادگرایی تاریخی، نهادگرایی انتخاب عقلانی^۱ و نهادگرایی جامعه‌شناختی^۲ به عنوان انواع نهادگرایی جدید یاد می‌کنند (Hall & Taylor, 1996: 936). تورفینگ نیز همین تقسیم‌بندی را با تفاوت‌هایی جزئی در مرزهای آن ارائه داده است (Torfing, 2001: 281). در یک تقسیم‌بندی متفاوت، نهادگرایان به دو دسته نهادگرایان عقلایی و نهادگرایان شناختی تقسیم شده‌اند (متوسلی و دیگران، ۱۳۸۸: ۱۲۵). گای پیترز در تحقیق خود درباره نظریه نهادگرایی در علم سیاست دست‌کم از شش نوع نهادگرایی جدید نام می‌برد: ۱- نهادگرایی هنجاری^۳ ۲- نهادگرایی انتخاب عقلانی^۳ ۳- نهادگرایی تاریخی^۴ ۴- نهادگرایی تجربی^۴ ۵- نهادگرایی جامعه‌شناختی^۶ ۶- نهادگرایی بین‌المللی^۵ (ر.ک: پیترز، ۱۳۸۶).

پردازش شاخه‌های مختلف نهادگرایی از حوصله نوشتار حاضر خارج است. در ادامه، توضیح و تشریح نهادگرایی تاریخی به عنوان رایج‌ترین نخله نهادگرایی جدید در علوم سیاسی مطرح خواهد شد.

نهادگرایی تاریخی و چیستی مفهوم نهاد

در نگاه نهادگرایی تاریخی در بدایت امر نشانه‌هایی از نئومارکسیسم، جامعه‌شناسی تاریخی و سیاست مقایسه‌ای وجود دارد (متوسلی و دیگران، ۱۳۸۸: ۱۱۷).

1. Rational choice institutionalism
2. Sociological institutionalism
3. Normative institutionalism
4. Empirical institutionalism
5. International institutionalism

ویژگی منحصر به فرد نهادگرایی تاریخی آن است که «به واسطه نگاه تاریخی خود علاوه بر ارائه برداشتی پویا از تکوین و تغییر نهادی، می‌تواند زمینه‌ساز نوعی پیوند میان نظریه‌های زمینه‌گرا و نهادگرا تلقی شود» (کاظمی، ۱۳۹۲: ۱۷).

برای شفاف شدن سازوکار تحلیل در این نگاه لازم است بر چپستی مفهوم نهاد در نگاه نهادگرایان تاریخی متمرکز شویم. در تمام روایت‌های موجود از نهادگرایی، این پیام مشترک وجود دارد که نهادها به عنوان متغیر مهم در تحلیل و فهم پدیده‌های سیاسی و اجتماعی مطرح هستند و خود نیز نیازمند واکاوی و پژوهش هستند (زارعی، ۱۳۹۷: ۳۳). نباید از نظر دور بداریم که اجماعی در خصوص تعریف نهاد وجود ندارد (مشهدی، ۱۳۹۲: ۵۲). به طور کلی تعاریف فراوانی را که از مفهوم نهاد ارائه شده، در قالب پنج محور کلی دسته‌بندی کرده‌اند: نهاد به مثابه ۱- قاعده ۲- هنجار ۳- ساختار ۴- رفتار و ۵- تعادل (ریزوندی و دیگران، ۱۳۹۴: ۱۸۹).

از این رو لازم است با پردازش برخی از تعاریف موجود از نهاد، کوشش شود حوزه مفهومی مورد نظر نهادگرایان تاریخی از نهاد منقح گردد. از نظر وبلن، «نهادها محصول عادات هستند» (مشهدی، ۱۳۹۲: ۵۳). در همین زمینه «هاجسون، نهادها را به عنوان نظامی از قواعد تثبیت‌شده و رایج در جامعه که به تعاملات اجتماعی ساختار می‌دهند، تعریف می‌کند» (همان: ۵۷). شاید رایج‌ترین تعریف مربوط به داگلاس نورث باشد که نهاد را به مثابه قواعد بازی در نظر می‌گرفت (زارعی، ۱۳۹۷: ۳۳).

بسته به تعریفی که جریان‌های مختلف نهادگرایی از نهاد ارائه می‌کنند، تعبیر و برداشت آنها از این مقوله، موسع یا محدود خواهد بود. شمول بیش از حد یا تعبیر بسیار محدود از مفهوم نهاد، هر دو می‌تواند موجب نارسایی‌های نظری و روش‌شناختی باشد. در نحله‌های مختلف نهادگرایی جدید، نهادها به سه دسته اصلی نهادهای رسمی، نهادهای غیررسمی و نهادهای ناملموس تقسیم شده‌اند (کاظمی، ۱۳۹۲: ۱۲). نهادهای رسمی آن دسته از نهادهایی هستند که در قانون اساسی به صراحت مورد اشاره قرار گرفته‌اند، در تحقیقات سیاسی به طور معمول از ارکان حاکمیت به شمار می‌روند و به طور مشخص شرح وظایف روشنی در سازوکار نظام سیاسی بر عهده دارند (رنانی، ۱۳۸۲: ۱۸). در نظریه نهادگرایی قدیم تنها بر این دسته از نهادها (نهادهای رسمی) تمرکز

می‌شد. نهادهای غیر رسمی، نهادهایی هستند که بخشی از ساختار رسمی دولت به شمار نمی‌آیند، اما نقش مهمی در حیات سیاسی بر عهده دارند (کاظمی، ۱۳۹۲: ۱۲). این نهادها مانند نهادهای رسمی برای تعاملات انسانی شکل و ساختار ایجاد می‌کنند و رفتارهای انسانی را از وضعیت غیر قابل پیش‌بینی به سمت پیش‌بینی‌پذیری سوق می‌دهند، اما جزئی از ساختارهای رسمی نظام سیاسی نیستند. به عنوان نمونه احزاب، جریان‌های سیاسی، اتحادیه‌ها و مطبوعات را می‌توان در زمره نهادهای غیر رسمی به شمار آورد (همان: ۱۲). دسته سوم، نهادهای ناملموس هستند. این دسته از نهادها اغلب ماهیتی نامحسوس دارند. با وجود این تأثیرات مشخص بر عملکرد و سازوکارهای تعاملی سطوح دیگر نهادی برجای می‌گذارند. در این زمینه می‌توان به رویه‌ها و مؤلفه‌های فرهنگی، سنت‌ها یا شیوه‌های رایج کنش در عرصه سیاسی اشاره کرد. در نظریه نهادگرایی جامعه‌شناختی، تمرکز بیشتر بر نهادهای ناملموس قرار دارد.

حال پرسش این است که نهادگرایان تاریخی، چه تعبیر و تعریفی از نهاد را مطرح نظر قرار می‌دهند؟ با توجه به انتقادهایی که بر گسترده یا محدود کردن بیش از حد تعبیر نهاد وارد شده است، نهادگرایی تاریخی به عنوان رایج‌ترین نحله نهادگرایی در علوم سیاسی، متناسب با شرایط و الزامات پژوهش در این حوزه از دانش بشر، نهادهای رسمی و غیر رسمی را در کانون توجه خود قرار می‌دهد. بررسی نهادهای ناملموس در حوزه علائق نهادگرایی جامعه‌شناختی قرار می‌گیرد. از طرف دیگر اگر تنها نهادهای رسمی مبنای تحلیل قرار گیرد، هرچند نتایج مفیدی حاصل می‌شود، تحلیل حاصل از آن ناقص و ابتر خواهد بود. همچنین با توجه صرف به نهادهای رسمی تحقیقی شبیه به نهادگرایان قدیم حاصل خواهد شد. لذا سطح تحلیل نهادی در پژوهش حاضر دو سطح نهادهای رسمی و غیر رسمی را شامل می‌شود که رایج‌ترین سطح تحلیل در نگاه نهادگرایی تاریخی است (حسینی‌زاده، ۱۳۹۱: ۹۹).

مسئله دیگر، جایگاه حائز اهمیت تاریخ در این نگاه است. نهادگرایان تاریخی، واقعیت‌های سیاسی را در بستر تاریخی مورد توجه قرار می‌دهند. نهادها در بافتار موقعیت‌های تاریخی مورد بررسی قرار می‌گیرند (آزاد ارمکی و جنادله، ۱۳۹۳: ۳۳). اگر همراه با نهادگرایان تاریخی، نهادها را در بافتار واقعیت‌های تاریخی و پیکربندی نهادی جامعه بنگریم، لازم است تا مفاهیم کلیدی این نظریه را نیز به کار بگیریم. شاید

کلیدی‌ترین مفهوم نزد نهادگرایان تاریخی، مفهوم «وابستگی به مسیر»^۱ باشد. هرگاه یک نهاد وارد مسیر تاریخی مشخصی می‌شود، بازگشت از آن مسیر بسیار دشوار است. انتخاب هر مسیر تاریخی، انتخاب‌های بعدی را به شدت محدود می‌کند و هزینه‌های بازگشت از آن مسیر بسیار زیاد خواهد بود (پیرسون، ۱۳۹۳: ۴۸). از این‌رو تاریخ سیاست و اینکه چگونه نهادها در مسیرهای کنونی خود قرار گرفته و تکوین پیدا کرده‌اند، اهمیت می‌یابد و نیز پردازش این مسئله که نهادها با ایجاد فرآیندهای خودتقویت‌شونده، بازگشت از مسیر را پرهزینه و ناخوشایند می‌سازند (همان: ۷۳).

هرگاه مفهوم تفسیرگر «وابستگی به مسیر» مبنای روایت تحلیلی از پدیدارهای سیاسی و اجتماعی قرار گیرد، خطر «تله عقب‌گرد بی‌انتهای» در کمین است. بدین معنی که ممکن است پژوهشگران برای یافتن شروع فرایندهای تاریخی تا سرآغازهای تاریخ به عقب بازگردند (Mahoney, 2000: 527). فرو افتادن در «تله عقب‌گرد بی‌انتهای»، امتناع تحقیق و سرگردانی محقق را در پی خواهد داشت. از این‌رو مفهوم «بزننگاه‌های مهم»، راه‌گریز از این تله را نشان می‌دهد.

«بزننگاه‌های مهم»^۳، مقاطع زمانی حساسی هستند که در آنها، گشودگی و گستردگی دایره انتخاب‌ها برای کنشگران شکل می‌گیرد (میرترابی، ۱۳۹۶: ۱۱). در «بزننگاه‌های مهم»، لحظات گشودگی فرصت‌ها رخ می‌نماید که امکان اصلاحات نهادی مهمی در اختیار کنشگران قرار می‌دهد (پیرسون، ۱۳۹۳: ۲۲۷). پس از این لحظات دوره‌های ثبات نهادی فرامی‌رسد. اما «بزننگاه‌های مهم» چگونه شکل می‌گیرند؟ مفهوم «وابستگی به مسیر» به عنوان مفهوم محوری نهادگرایی تاریخی در پی توضیح و تحلیل دوره‌های ثبات، پایداری و تکمیل نهادی در امتداد زمان است. «وابستگی به مسیر» در پیوند با مفهوم «تعادل منقطع»^۴، مقوله «بزننگاه‌های مهم» در نظریه نهادگرایی تاریخی را توجیه می‌کند. تعادل منقطع، گویای نوعی پویایی نهادی است؛ بدین معنی که هرچند آغاز مسیرهای مشخص تاریخی با ایجاد فرایندهای خودتقویت‌کننده، هزینه بازگشت از مسیر را به حدی

1. Path dependence
2. Trap of infinitive regress
3. Critical juncture
4. Punctuated equilibrium

افزایش می‌دهند که توجیه تغییرات نهادی را به حداقل می‌رساند، با وجود این گاهی ساختارهای نهادی به دلایل مختلفی چون ضرورت‌های جدید و نیز نارضایتی و اقدام کنشگران تغییر می‌کند (کاظمی، ۱۳۹۲: ۲۱).

در حوزه نهادهای سیاسی، ادراکات از دنیای سیاسی را نیز در معرض «وابستگی به مسیر» دانسته‌اند. پیرسون به نقل از کارل مانهایم می‌نویسد: «اولین تأثیرات ذهنی به صورت دیدگاهی طبیعی درباره جهان درمی‌آیند. همه تجارب بعدی، معنای خود را مؤید و مکمل یا نافی و منقاد از این مجموعه اولیه می‌گیرند» (پیرسون، ۱۳۹۳: ۷۹). با وجود این وی می‌نویسد: «مسئله این نیست که در سیاست هرگز یادگیری رخ نمی‌دهد، بلکه این است که یادگیری بسیار دشوار است و نمی‌توان فرض کرد که همواره رخ می‌دهد» (همان: ۷۷). توضیحاتی که گذشت، بیانگر آن است که نگرش نهادگرایانه هم بر تداوم و ثبات تأکید دارد و هم زمینه تحلیل تغییرات نهادی را فراهم می‌سازد.

نهادهای رسمی و غیر رسمی

برای دستیابی به الگوی تحلیلی بر پایه نظریه نهادگرایی تاریخی لازم است تا مصداق نهادهای رسمی و غیر رسمی در چالش روابط دولت و مجلس مشخص گردد. همان‌گونه که پیشتر نیز ذکر آن گذشت، سازوکارهای قانون اساسی برای تنظیم روابط قوه مقننه و قوه مجریه به عنوان سطح تحلیل نهادهای رسمی مطرح می‌شود. برای تحلیل نهادهای غیر رسمی نیز وضعیت جریان‌شناسی سیاسی، احزاب، ائتلاف‌های انتخاباتی و مواردی از این دست مطرح نظر قرار خواهد گرفت. بدیهی است مانند هر پدیدار سیاسی اجتماعی دیگر درباره چالش روابط دولت و مجلس نیز احصای تمامی معیارهای تأثیرگذار در هیچ‌یک از دو سطح تحلیل مقدور نخواهد بود. اما کوشش ما بر آن است تا اصلی‌ترین معیارها در این دو سطح تحلیل، شناسایی شود و راهنمایی لازم برای تحلیل چالش روابط دولت و مجلس در دوره‌های زمانی مشخص فراهم گردد.

سطح تحلیل نهادهای رسمی

پیش از آنکه بحث تعارضات دولت و مجلس به عنوان دو قوه مستقل در قانون اساسی آغاز شود، ذکر یک مقدمه ضروری به نظر می‌رسد. برای طراحی الگوی تحلیل

پیش رو، از متن قانون اساسی پس از بازنگری استفاده شده است. در واقع بازنگری در قانون اساسی به عنوان «بزنگاه مهم» در سطح نهادهای رسمی مطرح است. بر این اساس قوای سه‌گانه تحت نظر نهاد رهبری تعریف شده، مشروعیت خود را از آن دریافت می‌کنند. در باب جایگاه مقام رهبری می‌توان گفت که «نهاد رهبری می‌تواند به مثابه همان «قوه تعدیل‌کننده» حقوق‌دانانی چون بن‌ژامن کنستان باشد که با رویکردی جدید به تفکیک قوا و کاستی‌های موجود در آن مطرح شده است» (الیاسی، ۱۳۹۰: ۱۴۹). تفوق و نظارت رهبری بر قوای سه‌گانه به معنای ورود این نهاد به امور و وظایف مربوط به قوا نیست، بلکه در شرایط عادی هر یک از قوا موظفند امور مربوط به خود را بی‌آنکه خدشه‌ای به استقلال سایر قوا وارد سازد، به انجام رسانند. بنابراین می‌توان جست‌وجوی نهادگراییه برای تحلیل زمینه‌های تعارض در روابط دولت و مجلس به مثابه دو قوه مستقل را پی گرفت.

اشاره به مفهوم «بروکراسی محافظ» و تعیین نسبت الگوی تحلیل با آن نیز به تنقیح و شفافیت ادامه مسیر الگوی تحلیل کمک می‌کند. بروکراسی محافظ با حفظ و حراست از ایدئولوژی مورد قبول نظام حاکم و با دفاع نهادمند از آرمان‌های آن از تغییرات ماهوی و ساختاری نظام حاکم جلوگیری می‌کند. نهادهایی مانند مجمع تشخیص مصلحت و به‌ویژه شورای نگهبان این کارویژه را بر عهده دارند (ابوذری، ۱۳۸۲: ۴۶-۵۲). با وجود اهمیت نقش این نهادها در نوع روابط دولت و مجلس در جمهوری اسلامی ایران، تمرکز اصلی ما در این مقاله بر الگویی از تحلیل قرار دارد که به زمینه‌های رسمی و غیر رسمی صاحب‌نقش مستقیم در روابط دولت و مجلس می‌پردازد. از این رو با عنایت به دغدغه اصلی نوشتار حاضر، در ادامه با تأمل در اصول قانون اساسی، ابزار قوای مجریه و مقننه در قبال همدیگر احصا می‌شود و سپس به جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از زمینه‌های ارتباطی پرداخته خواهد شد.

ابزار قوه مجریه در قبال قوه مقننه

امکان ابتکار قوانین از جانب قوه مجریه

بر اساس اصل ۷۴ قانون اساسی، این فرصت برای قوه مجریه فراهم است تا با تقدیم لوایح مصوب هیئت دولت به مجلس شورای اسلامی، ابتکار قانون‌گذاری را در دست

بگیرد. محققان بر این باورند که دسترسی دولت‌ها به بانک‌های اطلاعاتی و همچنین مواجهه مستمر آنها با فرایند اجرای قوانین این نتیجه را در پی دارد که در امر قانون‌گذاری، اولویت با لویح است. در اکثر کشورهایی که امکان تقدیم لایحه برای قوه مجریه فراهم است، آمارها، اولویت لایحه را تأیید می‌کند. در جمهوری اسلامی ایران نیز مسئله به همین شکل بوده است (ر.ک: مرکز مالیری و پارسا، ۱۳۹۲). از طرفی بر اساس اصل ۷۵ قانون اساسی، نمایندگان مجلس چه در طرح‌های پیشنهادی خود و چه در اصلاح لویح پیشنهادی دولت در صورتی که تقلیل درآمد عمومی و یا افزایش هزینه عمومی را در پی داشته باشد، تنها در صورتی که طریق جبران کاهش درآمد و یا تأمین هزینه جدید را معلوم نمایند، اجازه اصلاح و تصویب دارند.

حق وضع آیین‌نامه‌ها و تصویب‌نامه‌های مستقل و آیین‌نامه‌های اجرایی قوانین

با توجه به پذیرش استقلال قوا در قانون اساسی، وضع قانون در انحصار قوه مقننه قرار دارد. تبدیل قانون به یک سازوکار قابل اجرا مستلزم آیین‌نامه‌نویسی است. اصل ۱۳۸ قانون اساسی، این امکان را برای قوه مجریه فراهم می‌سازد تا در کنار تدوین آیین‌نامه‌های مستقل برای سازمان‌دهی و مدیریت دستگاه‌های اجرایی، برای اجرای قوانین مصوب مجلس نیز آیین‌نامه‌های اجرایی تدوین و به تصویب هیئت دولت برساند. البته این آیین‌نامه‌ها باید قبل از ابلاغ برای اجرا، به تأیید رئیس مجلس شورای اسلامی نیز برسد تا از این طریق، نظارت بر آیین‌نامه‌ها صورت پذیرد (هریسی‌نژاد، ۱۳۸۷: ۱۴۷).

امضای قوانین توسط رئیس‌جمهور

اصل ۱۲۳ قانون اساسی اشعار می‌دارد: «رئیس‌جمهور موظف است مصوبات مجلس یا نتیجه همه‌پرسی را پس از طی مراحل قانونی و ابلاغ به وی امضا کند و برای اجرا در اختیار مسئولان بگذارد». مجلس شورای اسلامی برای رفع ابهام از اصل ۱۲۳ و حل مشکلات مربوط به آن، چندبار به قانون‌گذاری پرداخت. آخرین اصلاح ماده یک قانون مدنی در این زمینه، پنج روز مهلت برای امضای قوانین توسط رئیس‌جمهور در نظر گرفته است و در صورت استنکاف رئیس‌جمهور از امضای قوانین، به دستور رئیس مجلس، روزنامه رسمی قوانین را چاپ و منتشر می‌کند. از ابتدا و حتی پیش از بازنگری قانون اساسی، چالش بر سر این اصل وجود داشت. بنی‌صدر به عنوان اولین رئیس‌جمهور با طرح این ادعا که «ماشین امضا» نیست، از امضای بعضی قوانین خودداری می‌کرد.

محمود احمدی‌نژاد نیز در مواردی از امضای قوانین خودداری نمود که زمینه‌ساز چالش‌هایی در روابط دولت و مجلس شد (حبیب‌زاده و برومند، ۱۳۹۱: ۱۰۰).

مسئولیت اجرای قانون اساسی توسط رئیس‌جمهور

بر اساس اصل ۱۱۳ قانون اساسی، رئیس‌جمهور به عنوان عالی‌ترین مقام کشور پس از مقام رهبری، در کنار ریاست قوه مجریه، مسئولیت اجرای قانون اساسی را نیز بر عهده دارد. در زمینه تفسیر و فهم این اصل از قانون اساسی و چگونگی اجرایی شدن آن، مناقشات و گفت‌وگوهای فراوانی بین حقوقدان‌ها مطرح است. بر اساس اصول ۹۱ الی ۹۹ قانون اساسی، مسئولیت بررسی قوانین عادی از حیث عدم مغایرت با قانون اساسی بر عهده شورای نگهبان است. از طرفی بر اساس اصل ۱۱۳، وظیفه «مراقبت در اجرای اصول قانون اساسی و معطل و متروک نماندن آنها و عدم نقض عملی آنها بر عهده رئیس‌جمهور گذاشته شده است» (مهرپور، ۱۳۷۷: ۳).

حق حضور اعضای قوه مجریه در جلسات مجلس شورای اسلامی

رئیس‌جمهور و معاونان او و وزیران به اجتماع یا به انفراد، حق شرکت در جلسات علنی مجلس را دارند. حضور اعضای قوه مجریه در مجلس، یک حضور منفعل نیست، بلکه می‌تواند در مباحث مشارکت کنند و هرگاه «تقاضا کنند، مطالبشان استماع می‌شود». به دلیل اشراف اطلاعاتی اعضای قوه مجریه بر امور اجرایی، مشارکت آنها در مباحث می‌تواند تأثیر آشکاری بر سمت‌وسوی مصوبات مجلس بر جای بگذارد (هریسی‌نژاد، ۱۳۸۷: ۳۳-۳۴).

در کنار مواردی که به آنها اشاره شد، مسائلی مانند امکان درخواست تشکیل جلسه غیرعلنی مجلس از سوی رئیس‌جمهور و وزیران، امکان پیشنهاد مراجعه به آرای عمومی از طرف رئیس‌جمهور، امکان درخواست توقف انتخابات توسط رئیس‌جمهور در مناطقی که درگیر جنگ و اشغال نظامی باشد و موارد دیگری از این دست به عنوان ابزار قوه مجریه در برابر قوه مقننه اشاره می‌شود. اما همان‌گونه که گذشت، مواردی که به طور مستقل مطرح شد، بیشتر محل چالش بوده است.

ابزار قوه مقننه در قبال قوه مجریه

انحصار حق تصویب قوانین

قوه مجریه مسئول اجرای قوانینی است که از طریق قوه مقننه تصویب می‌شود. شرح و تفسیر قوانین عادی نیز در صلاحیت مجلس شورای اسلامی قرار دارد (اصل ۷۳). همین

قوانین عادی، چارچوب حرکت و حدود وظایف و اختیارات اعضای قوه مجریه را تعیین می‌نماید. حتی آنجا که قوه مجریه امکان آیین‌نامه‌نویسی برای قوانین مصوب مجلس را دارد، باید این کار را تحت نظارت مجلس به انجام برساند (هاشمی، ۱۳۸۵: ۱۱).

رأی اعتماد به وزرا

رئیس‌جمهور به عنوان رئیس قوه مجریه، با رأی مستقیم مردم برگزیده می‌شود. اما برای ادامه کار و تشکیل رسمی هیئت دولت، «وزرا توسط رئیس‌جمهور تعیین و برای گرفتن رأی اعتماد به مجلس معرفی می‌شوند» (اصل ۱۳۳). این مسئله از ابزار کنترلی و نظارتی مهم مجلس بر قوه مجریه به شمار می‌رود. اصول ۸۷ و ۱۳۳ قانون اساسی به تصریح ضرورت رأی اعتماد می‌پردازد.

حق نظارت استطلاعی

«مجلس شورای اسلامی حق تحقیق و تفحص در تمام امور کشور را دارد» (اصل ۷۶). همچنین در صورتی که اعضای هیئت دولت در مورد جرائم عادی مورد اتهام قرار بگیرند، با اطلاع مجلس شورای اسلامی در دادگاه‌های عمومی دادگستری به اتهام آنها رسیدگی می‌شود (همان: ۴۹-۵۵).

دولت در برابر مجلس مسئول است

مجلس شورای اسلامی، ابزارهای مختلفی را در این زمینه در اختیار دارد. از تذکر و سؤال تا استیضاح و صدور رأی عدم اعتماد برای وزیران یا عدم کفایت برای رئیس‌جمهور. استفاده از هر یک از این ابزارها، دارای آداب، ابزار و مختصات قانونی و سیاسی ویژه‌ای است. نکته جالب توجه از منظر نوشتار حاضر آنکه در طول سال‌های بعد از انقلاب اسلامی، تمامی این ابزارها مورد استفاده قرار گرفته است. در سال‌های بعد از بازنگری قانون اساسی نیز جز در مورد ابزار استیضاح رئیس‌جمهور، از تمامی ابزار کنترلی دیگر به تکرار استفاده شده است. میزان استفاده از این ابزارها گاهی نشان‌دهنده سطح چالش در روابط دولت و مجلس است و گاهی خود زمینه‌ساز عمیق‌تر شدن چالش‌ها می‌شود (ر.ک: همان).

نظارت استصوابی مجلس بر عملکرد قوه مجریه

بر اساس آنچه تاکنون مطرح شد، مجلس حق نظارت بر شئون مختلف حکومت را دارا می‌باشد. در بسیاری موارد اگر عملکرد قوه مجریه از نظر نمایندگان مجلس

نامطلوب ارزیابی شود، آن مسئله متوقف نمی‌شود، بلکه مقوله مسئولیت قوه مجریه در برابر قوه مقننه مطرح می‌شود که فرایندهای خاص خود را دارد. در برخی موارد بنا به دلایلی، قانون اساسی حق نظارت استصوابی برای مجلس قائل شده است. به عنوان نمونه عهدنامه‌ها، مقاوله‌نامه‌ها، قراردادهای و موافقت‌نامه‌های بین‌المللی یا هرگونه تغییر در خطوط مرزی تحت شرایط خاص باید به تصویب مجلس برسد (هاشمی، ۱۳۸۵: ۱۷۶). جدای از موارد مطرح در اصول ۷۷ و ۷۸، در اصول ۷۹ و ۱۳۹ قانون اساسی نیز مواردی مانند اعلام شرایط فوق‌العاده و اعمال محدودیت‌های ضروری یا ارجاع دعاوی مربوط به اموال عمومی که یک طرف آن خارجی باشد یا دارای اهمیت خاص باشد نیز باید به تصویب مجلس شورای اسلامی برسد.

تصویب لایحه بودجه

بودجه با تعریف چگونگی توزیع درآمدهای ملی در زمینه هزینه‌های جاری، عمرانی، فرهنگی، سرمایه‌ای و...، تکالیف قوه مجریه را برای یک سال روشن می‌سازد. نقش قوه مقننه در بودجه‌ریزی هر کشور بستگی مستقیم به سازوکار تقسیم قدرت در نظام سیاسی آن کشور دارد. این نقش می‌تواند در نقطه‌ای از طیف محدود، نامحدود و یا متوسط قرار داشته باشد. نقش مجلس شورای اسلامی در تدوین و تصویب بودجه در میانه طیف قدرت محدود و نامحدود قرار دارد؛ چرا که بر اساس اصل ۷۵، محدودیت‌هایی برای اعمال نظرات اصلاحی نمایندگان در نظر گرفته شده است (نبی‌لو، ۱۳۸۶: ۳۸). با این حال نقش مجلس در میانه این طیف به سمت ساختارهایی که برای پارلمان نقش نامحدود در نظر گرفته‌اند، گرایش بیشتری دارد، تا آنهایی که با اعمال محدودیت‌های فراوان، مجلس را در بحث بودجه‌ریزی در محدودیت کامل قرار داده‌اند (حسینی و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۳۸).

مواردی از زمینه‌های ارتباط دولت و مجلس در سطح تحلیل نهادهای رسمی که به صورت فهرست‌وار اشاره شد، توجه را به نقاط حساس روابط دولت و مجلس معطوف می‌سازد. با وجود این در سال‌های پس از بازنگری در قانون اساسی که سازوکار نهادهای رسمی مؤثر در چالش روابط دولت و مجلس در شرایط «وابستگی به مسیر» قرار دارد، نوع روابط دولت و مجلس از یک الگوی ثابت پیروی نمی‌کند. از این‌رو سطح تحلیل نهادهای غیررسمی در نظریه نهادگرایی تاریخی برای فهم عمیق‌تر این پدیده مطرح می‌شود.

سطح تحلیل نهادهای غیر رسمی

از منظر نهادگرایی تاریخی در کنار نهادهای رسمی به‌ویژه قانون اساسی، نقش نهادهای غیر رسمی مانند احزاب، جریان‌ها، ائتلاف‌ها و جناح‌بندی‌های سیاسی در فهم و تحلیل پدیده‌های سیاسی قابل توجه است. برای تنقیح جایگاه و میزان تأثیرگذاری جریان‌های سیاسی در چالش روابط دولت و مجلس باید تصویری از وضعیت جریان‌ها و جناح‌بندی‌های سیاسی در جمهوری اسلامی ایران به‌مثابه نقشه راهنما در دست باشد. از این‌رو برای تکمیل الگوی تحلیل روابط دولت و مجلس مبتنی بر نظریه نهادگرایی تاریخی، دستیابی به نقشه راهنمای جریان‌شناسی سیاسی جمهوری اسلامی ایران ضروری به نظر می‌رسد که در ادامه خواهد آمد.

جریان سیاسی به‌مثابه نهاد غیر رسمی

در اینجا لازم است توضیحاتی درباره مفهوم جریان سیاسی به‌مثابه نهاد غیررسمی مؤثر در چالش روابط دولت و مجلس بیان شود. بر اساس اصل ۲۶ قانون اساسی، فعالیت احزاب و تشکل‌های سیاسی به رسمیت شناخته شده است. در حال حاضر احزاب براساس «قانون نحوه فعالیت احزاب و گروه‌های سیاسی» مصوب مجلس و ابلاغی دولت در سال ۱۳۹۵ فعالیت می‌کنند. براساس ماده ۲۳ این قانون «از تاریخ لازم الاجرا شدن این قانون، قانون فعالیت احزاب، جمعیت‌ها و انجمن‌های سیاسی و صنفی و انجمن‌های اسلامی یا اقلیت‌های دینی شناخته‌شده مصوب ۱۳۶۰/۰۶/۰۷ نسخ می‌شود». اشاره به این ماده از آن‌رو است که یادآوری شود قانون فعالیت احزاب، ریشه تاریخی دارد. نکته دیگر اینکه بر اساس هر دو قانون، صدور پروانه فعالیت احزاب و نظارت بر عملکرد آنها بر عهده کمیسیون ماده ۱۰ احزاب است. محوریت در کمیسیون ماده ۱۰ با وزارت کشور است. بر اساس آخرین به‌روزرسانی فهرست احزاب و تشکل‌های سیاسی وزارت کشور (moi.ir) ۲۴۸ تشکل سیاسی دارای پروانه فعالیت وجود دارد. این تکتک بیش از حد، خود نشانه بارزی از ناکارآمدی احزاب در سازوکار قدرت در جمهوری اسلامی ایران است. در کنار این فهرست طولانی، برخی احزاب و تشکل‌های فعال بدون مجوز نیز حضور دارند. تعداد زیاد و ناکارآمدی احزاب تنها به دنیای واقعیت‌های سیاسی و سازوکار گردش قدرت محدود نمی‌شود. تالی منطقی این شرایط این است که تحزب به عنوان یک مفهوم یا یک نهاد برای تحلیل پدیده‌های سیاسی در جمهوری اسلامی ایران دچار نارسایی جدی است. از

این‌رو برای تحلیل پدیدارهای سیاسی در ایران به طور عام و تحلیل چالش روابط دولت و مجلس به طور خاص لازم است از مفهوم جریان یا جناح‌بندی سیاسی استفاده شود. جریان‌ها و جناح‌های سیاسی، معنایی عام‌تر از احزاب دارند، فاقد ساختار تشکیلاتی، کادر مشخص و اساسنامه مدون هستند. گرچه برخی از احزابی که در قالب یک جناح تعریف می‌شوند، دارای مرام‌نامه و اساس‌نامه هستند (مرتجی، ۱۳۷۸: ۲).

در وضعیتی که بر اساس جریان‌شناسی به مثابه نهاد غیررسمی تحلیل می‌شود، نقش شخصیت‌های سرشناس حائز اهمیت فراوان است و گروه‌بندی‌ها و ائتلاف‌هایی که با محوریت این شخصیت‌ها شکل می‌گیرد، چندان دوامی ندارد (هانتینگتون، ۱۳۸۲: ۵۹۷). در پژوهش حاضر، مفهوم جریان برای توصیف «چپ» و «راست» و «اصلاح‌طلبان» و «اصول‌گرایان» نسبت به مفاهیم دیگر ترجیح داده شده است. جریان‌های سیاسی «چپ» و «راست» هرچند در «بزنگاه‌های مهم» دچار تغییر موضع و حتی فروپاشی در ائتلاف‌ها می‌شوند، با وجود این نوعی از «وابستگی به مسیر» و «فرایندهای خود تقویت‌کننده» در این جریان‌ها قابل رؤیت است که کاربرد مفهوم جریان را که نوعی معنای امتداد را به ذهن متبادر می‌کند، برای آنها موجه می‌سازد.

یکبار دیگر لازم است پرسیده شود که چگونه داده‌های مورد نیاز برای سطح تحلیل نهادهای غیر رسمی (جریان‌های سیاسی) در دوره‌های زمانی مورد بررسی، جمع‌آوری شود؟ در مواجهه با واقعیت بی‌انتهای داده‌های سیاسی و اجتماعی، داده‌های مورد نیاز برای فهم و تحلیل چالش روابط دولت و مجلس، چگونه جمع‌آوری و سامان‌دهی شود؟ با توجه به آنچه گذشت، در سطح تحلیل نهادهای غیر رسمی، توجه به جریان‌های سیاسی مؤثر در تشکیل دولت و مجلس حائز اهمیت است. در پژوهش‌های مبتنی بر نهادگرایی تاریخی، جریان‌های سیاسی فارغ از بنیان‌ها و پشتوانه‌های اجتماعی آنها فقط از حیث نقش و تأثیرشان در شکل‌گیری دولت و مجلس حائز اهمیت هستند. از این‌رو باید مفاهیم تحلیلگر مانند «بزنگاه‌های مهم»، «وابستگی به مسیر»، «تعادل منقطع»، «بازخوردهای مثبت» و «بازخوردهای منفی» از این زاویه دیده شود.

مفهوم شکاف اجتماعی

قبل از ورود به بحث جریان‌های سیاسی در دوره بعد از بازنگری در قانون اساسی لازم است توضیحاتی درباره مفهوم شکاف اجتماعی و دلایل گذر از مباحث مربوط به ساخت

اجتماعی بیان شود. برای فهم و تحلیل اهمیت نقش شکاف‌ها در منازعات سیاسی، توجه به سه سطح یا مرحله لازم است. نخست ریشه شکاف‌ها در ساخت اجتماعی. تقسیمات درون ساخت اجتماعی باعث ایجاد گروه‌هایی از مردم می‌شود که منافع و منزلت‌های مشترک دارند. در مرحله دوم، گروه‌های ناشی از ساخت اجتماعی خود را در مقایسه با گروه‌های دیگر صاحب هویت می‌بینند. شکل‌گیری هویت در مرحله دوم، زمینه ستیزه و منازعه سیاسی را فراهم می‌سازد. اما تنها در مرحله سوم است که منازعات کلان سیاسی با ظهور و بروز احزاب و جنبش‌های برآمده از آن شکاف‌ها معنا پیدا می‌کند (بشیریه و قاضیان، ۱۳۸۰: ۶۵-۶۶).

در پژوهش حاضر جریان‌های سیاسی به عنوان نهادهای غیررسمی تأثیرگذار بر چالش روابط دولت و مجلس مورد نظر هستند. از این‌رو بحث‌های گسترده‌ای که درباره تناسب یا عدم تناسب احزاب و جریان‌های سیاسی در ایران با شکاف‌های اجتماعی مطرح می‌شود، در نهادگرایی تاریخی، محل بحث نیست. نهادگرایی تاریخی به طور مستقیم به سراغ جریان‌های سیاسی به مثابه نهادهای غیر رسمی می‌رود که در «بزنگاه‌های مهم» شکل می‌گیرند، «وابستگی به مسیر» ایجاد می‌کنند و با ایجاد نوعی از قواعد بازی، میزانی از «قابلیت پیش‌بینی‌پذیری» را در اختیار ما قرار می‌دهند (میرترابی، ۱۳۹۶: ۱۱).

نگاهی مفهومی به جریان‌های سیاسی چپ و راست

خاستگاه اصطلاح چپ و راست را انقلاب فرانسه دانسته‌اند که در مجمع ملی آن، نمایندگان انقلابی تندرو در طرف چپ و محافظه‌کارها در طرف راست می‌نشستند. در گذر سال‌ها، اصطلاح چپ و راست دچار فراز و نشیب‌های معنایی فراوان شده است. در سال‌های اخیر حتی برای دسته‌بندی‌های داخلی احزاب نیز از اصطلاح چپ و راست استفاده می‌شود (آشوری، ۱۳۷۶: ۱۲۶). حاصل آنکه کاربرد اصطلاح چپ و راست در تحلیل سیاسی در بستر زمینه و زمانه، صاحب معنا می‌شود.

پس از گذر از سال‌های نخست انقلاب و عبور از منازعات گسترده میان جریان‌های مختلف سیاسی، جریان اسلامی با محوریت حزب جمهوری اسلامی توانست به مرور نهادهای برآمده از انقلاب را در اختیار بگیرد. در سال ۱۳۶۰ و پس از برکناری بنی‌صدر، «جناح‌های جدیدی مشهور به «چپ» و «راست» در درون جریان اسلامی شکل گرفت و

بروز یافت» (مرتجی، ۱۳۷۸: ۹). این شکاف ابتدا در درون سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، سپس در داخل حزب جمهوری اسلامی و در نهایت در متن جامعه روحانیت مبارز به وقوع پیوست (خواجه سروی، ۱۳۸۲: ۲۹۸).

اختلافات داخلی میان چپ‌گرایان و راست‌گرایان جریان اسلامی تا جایی پیش رفت که در خرداد سال ۱۳۶۶، دو تن از سران حزب جمهوری اسلامی، حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی و آیت‌الله خامنه‌ای طی نامه‌ای خطاب به امام، ضمن ابراز نگرانی از ادامه کار حزب بیان داشتند: «احساس می‌شود که وجود حزب، دیگر آن منافع و فواید آغاز کار را نداشته و بالعکس ممکن است تحزب در شرایط کنونی، بهانه‌ای برای ایجاد اختلاف و دودستگی و خدشه در انسجام و وحدت ملت گردد» (شادلو، ۱۳۹۲: ۵۵). امام نیز ظرف دو روز موافقت خود را با درخواست سران حزب مبنی بر توقف فعالیت حزب جمهوری اسلامی اعلام کرد (خمینی، ۱۳۶۸، ج ۲۰: ۲۷۵). پس از توقف فعالیت حزب جمهوری اسلامی، اختلاف میان نگرش چپ و راست در سایر تشکل‌های انقلابی نیز زمینه انحلال و انشعاب را فراهم ساخت و در عمل، عرصه سیاسی کشور به دو جریان سیاسی رقیب تقسیم شد.

محل نزاع به طور خلاصه بر سر میزان دخالت دولت در اقتصاد و دامنه قانون‌گذاری مجلس بود. راست‌گرایان که بیشتر از روحانیون تراز اول و بازاریان مؤثر در پیروزی انقلاب بودند، بر کاهش دخالت دولت در اقتصاد، تقویت بخش خصوصی و تطبیق قوانین با فقه سنتی تأکید می‌کردند. در مقابل جریان رقیب به حضور همه‌جانبه دولت در عرصه اقتصادی تأکید داشت و «با تکیه بر مفهوم «فقه پویا» و «احکام ثانویه»، امکان قانون‌گذاری فراتر از فقه سنتی را به رسمیت می‌شناخت» (حسینی‌زاده، ۱۳۸۶: ۳۶۲).

جریان‌های سیاسی چپ و راست در چنین شرایطی و با منازعه بر سر مسائلی که به آن اشاره شد، از دل جریان اسلامی ظهور و بروز یافتند. با تولد این جریان‌ها، جامعه‌شناسی سیاسی ایران تحت تأثیر قرار گرفت و پس از آن برای تحلیل پدیده‌های سیاسی در جمهوری اسلامی ایران، یکی از ارکان مهم تحلیل بر پایه همین منازعه جریان‌شناختی بنا می‌شود. البته جریان‌های چپ و راست به عنوان نهادهای غیر رسمی در سال‌های پس از بازنگری در قانون اساسی، چند مرتبه از «بزنگاه‌های مهم» عبور کرده‌اند که در ادامه به اختصار اشاره خواهد شد.

کاربست نظریه به روش قیاسی

قصد اصلی این بخش از مقاله، نشان دادن کارآمدی نظریه نهادگرایی تاریخی برای تحلیل چالش‌های روابط دولت مجلس خواهد بود. به بیان شفاف‌تر، این بخش بیش از آنکه در پی تحلیل چالش روابط دولت و مجلس باشد، بر آن است تا امکان کاربست نظریه نهادگرایی تاریخی به مثابه چارچوبی برای تحلیل روابط دولت و مجلس را نشان دهد. به تعبیر مشهور، «اگر قرار است نظریه، نظریه باشد، باید حاوی تعدادی جعبه خالی نظری یا حاوی مقوله‌هایی باشد که به شکل بالقوه بتوان از طریق آنها به طیف گسترده‌ای از داده‌های تاریخی مراجعه کرد یا این داده‌های تاریخی را در آن جا داد» (حاتمی، ۱۳۹۵: ۱۲۹). نهادگرایی تاریخی، توجه پژوهش را به نهادهای رسمی و غیررسمی و همچنین بستر تاریخی تعاملات نهادی معطوف می‌سازد. بحث در باب بستر تاریخی نیز در قالب «بزنگاه‌های مهم»، «بازخوردهای مثبت»، «وابستگی به مسیر»، «بازخوردهای منفی» و مؤلفه‌هایی از این دست سازمان‌دهی می‌شود.

روز ششم مرداد سال ۱۳۶۸ را می‌توان به عنوان نماد «بزنگاه مهم» در سازوکار نهادهای رسمی و غیررسمی پس از بازنگری در قانون اساسی در نظر گرفت. در این روز به طور همزمان همه‌پرسی بازنگری در قانون اساسی و انتخابات ریاست‌جمهوری پنجم برگزار شد. قانون اساسی پس از بازنگری، ساختار نهادهای رسمی را دستخوش تغییرات گسترده کرد که بحث آن ذیل عنوان نهادهای رسمی مطرح شد. نشست‌های هاشمی رفسنجانی بر کرسی ریاست‌جمهوری، سازوکار نهادهای غیررسمی را نیز دستخوش تغییرات جدی و ادامه‌دار نمود. جریان چپ که پیشتر بخش بزرگی از قدرت را در دست داشت و در همان مرحله نیز با در اختیار داشتن اکثریت چشمگیر مجلس سوم به آینده سیاسی خود امیدوار بود، به مرور به حاشیه رانده شد. مسیری که با انتخاب هاشمی آغاز شده بود، در مجالس چهارم و پنجم و شکل‌گیری دولت ششم در وضعیت «وابستگی به مسیر» قرار داشت. پس از انتخابات ششمین دوره ریاست‌جمهوری، «بازخوردهای منفی» برای ادامه مسیری که از مرداد ۶۸ شروع شده بود، آغاز شد. در آستانه انتخابات مجلس پنجم با شکل‌گیری کارگزاران سازندگی و تولد جریان راست مدرن از دل راست سنتی، یکی از نشانه‌های در پیش بودن بزنگاه مهم، خود را نشان داد.

دوم خرداد سال ۱۳۷۶، «بزنگاه مهم» بعدی در سازوکار نهادهای غیر رسمی به شمار می‌رود. بزنگاه مهم دوم خرداد، محصول فرایندهای متنوعی است که در بسترهای مختلف روی داد. جریان چپ پس از آنکه از مواضع قدرت به حاشیه رانده شد، فرصت یافت تا به بازبینی در آرا و افکار خود بپردازد. یکی از مهم‌ترین فرایندها، تحول در تفکر جریان سیاسی چپ است. فرایند دیگر محصول سیاست‌های توسعه و تعدیل اقتصادی دوران سازندگی است که منجر به رشد طبقه متوسط جدید در جامعه شد. در نهایت سومین فرایند کشمکش‌های سیاسی بین نخبگان سیاسی بر سر قدرت است (بشیریه، ۱۳۸۵: ۱۵۲).

پیوند این سه فرایند در بستر تاریخی دوم خرداد منجر به تولد سازوکار نهادی اصلاح‌طلبی شد؛ مسیری که در روز دوم خرداد آغاز شد و در اولین دوره شوراهای اسلامی، ششمین دوره مجلس و انتخابات ریاست‌جمهوری هشتم ادامه یافت. همسویی جریان‌شناختی دولت و مجلس، چالش در روابط این دو نهاد را به حداقل رساند. با وجود این مواجهه بی‌محابای تندرهای جریان اصلاح‌طلب با «بروکراسی محافظ» نظام از یکسو زمینه اختلاف داخلی اصلاح‌طلبان را فراهم ساخت و از سوی دیگر، نهادهای محافظ نظام به‌ویژه شورای نگهبان را به این نتیجه رساند که هزینه ادامه این مسیر بیش از توقف آن است و دیگر امکان ادامه این مسیر وجود نداشت.

انتخابات دومین دوره شوراهای اسلامی و هفتمین دوره مجلس شورای اسلامی به صراحت این پیام را منعکس کرد که دیگر ادامه مسیری که از دوم خرداد ۱۳۷۶ آغاز شده، ممکن نیست. در واقع فرایند «وابستگی به مسیر» متوقف شد. با وجود این جریان راست که دیگر ذیل عنوان اصول‌گرایی شناخته می‌شد، نشانی از اجماع در خود نداشت.

سوم تیر ۱۳۸۴، «بزنگاه مهم» بعدی در سازوکار نهادهای غیر رسمی رقم خورد. محمود احمدی‌نژاد توانست تحت حمایت نیروهای جوان جریان اصول‌گرا و بدون حمایت جدی تشکل‌های اصلی این جریان و با تکیه بر شعارهای مردم‌پسند و ارتباط مستقیم با افکار عمومی بر کرسی ریاست‌جمهوری تکیه زند (سرزعی، ۱۳۹۶: ۸۲). متکی نبودن دولت نهم و دهم به تشکل‌های جریان اصول‌گرا، زمینه نوعی از چالش کم‌سابقه در روابط دولت و مجلس را فراهم ساخت. مسیری که با مردم‌گرایی محمود احمدی‌نژاد

در سوم تیر آغاز شده بود و به نوعی تا آستانه تشکیل مجلس هشتم در وضعیت «وابستگی به مسیر» قرار داشت، دچار «بازخوردهای منفی» و رفتن به سمت بزنگاه مهم بعدی شد.

مروری بر چگونگی استفاده دولت و مجلس از ابزار خود در قبال یکدیگر به وضوح این واقعیت را نشان می‌دهد که استفاده از ابزاری مانند سؤال و استیضاح و همچنین نوع تعامل دولت و مجلس به شکل قابل توجهی با وضعیت سازوکار نهادی ارتباط دارد. در اینجا مجال آن نیست تا آمارها مورد تحلیل قرار گیرد، اما این مسئله در تحقیقات مستقل پردازش شده‌اند (فقیهی و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۹۰-۱۹۵). حتی لحن نطق‌های نمایندگان مجلس و اعضای دولت در صحن علنی مجلس بسته به آنکه سازوکار نهادی در وضعیت «وابستگی به مسیر» باشد یا در آستانه شکل‌گیری «بزنگاه مهم»، به وضوح متفاوت است. بهترین شاهد این مدعا با مروری بر مشروح مذاکرات مجلس و مقایسه لحن سخنرانی‌ها در سال‌های نخست هر رئیس‌جمهور با سال‌های پایانی دوران ریاست‌جمهوری آنها روشن می‌شود.

نتیجه‌گیری

به نظر می‌رسد رسالت اصلی مقاله حاضر که همان پردازش نظریه نهادگرایی تاریخی به‌مثابه چارچوبی برای تحلیل روابط دولت-مجلس بود، محقق شده باشد. در طول مباحثی که گذشت، تلاش شد تا نظریه نهادگرایی تاریخی در قالب «جعبه‌های خالی نظری» تصویر شود که به شکل بالقوه بتوان از طریق آنها بخش گسترده‌ای از داده‌های تاریخی را به صورت هدفمند و معطوف به شناخت پدیده‌های سیاسی و تاریخی نظم و نظام بخشید. کاربست نظریه نهادگرایی تاریخی در باب چالش روابط دولت و مجلس به عنوان یک پدیدار بسیار حائز اهمیت در جامعه‌شناسی سیاسی ایران مورد توجه قرار گرفت. هدف اصلی آن بود تا امکان‌های تحلیلی که نظریه نهادگرایی تاریخی برای تحلیل این پدیده در اختیار دارد، مطرح شود.

«جعبه‌های خالی نظری» حاصل از پردازش نظریه نهادگرایی تاریخی، «نهادهای رسمی»، «نهادهای غیررسمی» و «زمینه تاریخی» را شامل می‌شود. ارتباط معنایی این

جعبه‌های خالی در بستر تاریخی و از طریق مفاهیم یا جعبه‌های نظری دیگری شامل «بزنگاه‌های مهم»، «وابستگی به مسیر»، «بازخوردهای مثبت»، «بازخوردهای منفی» و «تعادل منقطع» برقرار می‌شود. این جعبه‌های خالی نظری به خوبی می‌توانند تحقیق را از مرحله حیرت‌افزایی مواجهه با داده‌های بی‌انتها عبور دهند.

در سطح نهادهای رسمی، بازنگری در قانون اساسی، بزنگاه مهم تاریخی به شمار می‌رود. پس از این «بزنگاه مهم»، سازوکار نهادهای رسمی وارد دوره زمانی «وابستگی به مسیر» می‌شود. با وجود این در سال‌های پس از بازنگری در قانون اساسی، الگوی روابط دولت و مجلس و سطح چالش موجود در رابطه این دو نهاد نه تنها شرایط یکسانی را نشان نمی‌دهد، بلکه نوسان‌ها و تغییرات قابل ملاحظه‌ای را بازنمایی می‌کند. توجه به سطح تحلیل نهادهای غیررسمی و جریان‌های سیاسی به عنوان مؤلفه اصلی این سطح از تحلیل به خوبی مبین این مسئله است که نهادهای رسمی و غیررسمی در یک فضای مشترک و در یک دیالکتیک مداوم، سطح، میزان و چگونگی تأثیرگذاری همدیگر بر پدیده چالش روابط دولت و مجلس را شکل می‌دهند. از این‌رو «بزنگاه‌های مهم» در مسیر جریان‌های سیاسی، بر چگونگی اثرگذاری نهادهای رسمی نیز تأثیر می‌گذارند. بر این اساس تحلیل این چالش بر پایه برش‌های زمانی منطبق با «بزنگاه‌های مهم» جریان‌شناختی سازمان داده می‌شود.

در سال‌های پس از بازنگری در قانون اساسی در آستانه هر انتخابات ریاست‌جمهوری با وقوع بزنگاه مهم تاریخی در سطح نهادهای غیررسمی، سازوکار نهادهای غیررسمی وارد دوره جدیدی از «وابستگی به مسیر» می‌شود. ائتلاف احزاب و نیروهای سیاسی در آستانه روی کار آمدن رئیس‌جمهور جدید تا چند سال، آرایش نیروها و موضع‌گیری جریان‌های سیاسی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. پس از چندی، اختلاف و کشمکش بر سر مسائلی مانند آرایش اعضای کابینه، انتخابات مجلس و غیره شکل می‌گیرد، اما موازنه میان «بازخوردهای مثبت» و «بازخوردهای منفی» تا قبل از شروع دور دوم ریاست‌جمهوری به سمت بازخوردهای مثبت سنگینی می‌کند و پس از آغاز دوره دوم ریاست‌جمهوری این معادله به مرور معکوس می‌شود. با شدت گرفتن «بازخوردهای

منفی» نسبت به سازوکار نهادی غیر رسمی، زمینه‌های فروپاشی سازوکار جریان‌شناختی غالب فراهم می‌شود و بزنگاه مهم بعدی از راه می‌رسد. وقتی از زاویه نهادگرایی تاریخی به پدیدار روابط دولت و مجلس نگریسته شود، به شکل بسیار خلاصه تصویر فوق دیده می‌شود. به دلیل وجه هنجارین شاخه‌های مختلف نهادگرایی، توصیف و تحلیل نقش نهادهای رسمی و غیررسمی در زمینه و زمانه مشخص و در قالب چرخه «بزنگاه‌های مهم»، «وابستگی به مسیر» و غیره، توصیه‌ها و دستاوردهای هنجارین نیز در خود دارد. به نظر می‌رسد که احتمال بازنگری در قانون اساسی، جدی و شاید قریب‌الوقوع باشد. حاصل نگاه نهادگرایی تاریخی به پدیدار روابط پرچالش دولت و مجلس آن است که پیش از هرگونه ورود به بحث بازنگری در قانون اساسی، اتخاذ تدابیر و برنامه‌های روشن برای تقویت و شفاف نمودن نقش احزاب در سازوکار نهادی و چرخه قدرت، ضرورتی انکارناپذیر است. از این‌رو مقاله حاضر ضمن تمهید «ظرف‌های خالی نظری» برای پژوهش در باب پدیدارهای جامعه‌شناسی سیاسی ایران و اشاره به زمینه‌های چالش‌زا در روابط دولت و مجلس در دو سطح نهادهای رسمی و غیررسمی، پژوهش در باب چگونگی تقویت و شفافیت نقش احزاب در انتخابات و سازوکار گردش قدرت را به‌عنوان موضوع پژوهش‌های آتی پیشنهاد می‌کند.

منابع

- آزاد ارمکی، تقی و علی جنادله (۱۳۹۳) «پیکربندی نهادی مبتنی بر موازنه قدرت در جامعه سنتی ایران، بازخوانی تحولات ایران از صفویه تا قاجاریه بر اساس رویکرد نهادگرایی تاریخی»، جامعه‌شناسی ایران، سال پانزدهم، شماره ۳، صص ۲۹-۶۴.
- آشوری، داریوش (۱۳۷۶) دانشنامه سیاسی، تهران، مروارید.
- ابوذری، مرضیه (۱۳۸۲) ساختار سیاسی- حقوقی و عملکرد مجلس شورای اسلامی با تأکید بر مجلس پنجم و ششم، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، مؤسسه آموزش عالی باقرالعلوم، قم.
- الیاسی، مرتضی (۱۳۹۰) «کنترل قدرت در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه حکومت اسلامی، سال شانزدهم، شماره ۱ (پیاپی ۵۹)، صص ۱۴۱-۱۶۸.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۵) دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران دوره جمهوری اسلامی، تهران، نگاه معاصر.
- (۱۳۹۷) احیای علوم سیاسی، تهران، نی.
- بشیریه، حسین و حسین قاضیان (۱۳۸۰) «بررسی تحلیلی مفهوم شکاف‌های اجتماعی»، پژوهشنامه علوم انسانی، شماره ۳۰، صص ۳۹-۷۴.
- پیترز، گای (۱۳۸۶) نظریه نهادگرایی در علم سیاست، ترجمه فرشاد مومنی و فریبا مومنی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، فرهنگ و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی.
- پیرسون، پل (۱۳۹۳) سیاست در بستر زمان، تاریخ، نهادها و تحلیل اجتماعی، ترجمه محمد فاضلی، تهران، نی.
- حاتمی، عباس (۱۳۹۵) «نقش نظریه در پژوهش‌های سیاسی تاریخی»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال یازدهم، شماره ۲، صص ۱۱۹-۱۴۸.
- حبیب‌زاده، توکل و محمد برومند (۱۳۹۱) «جایگاه نظام ریاستی یا پارلمانی در جمهوری اسلامی ایران»، مطالعات حقوقی دولت اسلامی، شماره ۱، صص ۷۵-۱۰۸.
- حسینی‌زاده، سید محمدعلی (۱۳۸۶) اسلام سیاسی در ایران، قم، دانشگاه مفید.
- (۱۳۹۱) «از نهادگرایی تا گفتمان، درآمدی بر کاربرد نظریه‌های نهادگرایی در علوم سیاسی»، فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۶۰، صص ۸۳-۱۰۹.
- حسینی، سید محمدرضا و دیگران (۱۳۹۱) «اصل ۷۵ قانون اساسی و اختیارات قوه مقننه در بودجه‌ریزی»، فصلنامه مجلس و راهبرد، شماره ۷۰، صص ۱۳۳-۱۶۲.
- خمینی (امام)، روح‌الله (۱۳۶۸) صحیفه نور، مجموعه رهنمودهای امام خمینی (ره)، تهران، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.
- خواجه سروی، غلامرضا (۱۳۸۲) رقابت سیاسی و ثبات سیاسی در جمهوری اسلامی ایران، تهران،

مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

رنانی، محسن (۱۳۸۲) «نقش دولت در اصلاحات نهادی از طریق قانون‌گذاری»، مجلس و پژوهش، سال دهم، شماره ۳۹، صص ۱۳-۳۰.

رودس. آر. آی. دبلیو (۱۳۸۴) رهیافت نهادی، در روش و نظریه در علوم سیاسی، مارش و استوکر، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، صص ۸۳-۱۰۶.

ریزوندی، محمدمامیر و دیگران (۱۳۹۴) «کاوشی در تعریف نهاد، ارزیابی رویکردهای متأخر بدیل در تعریف نهاد»، فصلنامه برنامه‌ریزی و بودجه، سال بیستم، شماره ۴ (پیاپی ۱۳۱)، صص ۱۸۵-۲۱۰.

زارعی، آرمان (۱۳۹۷) پست‌سکولاریسم، دین، دولت و حوزه عمومی در غرب، تهران، نی. ساندروز، دیوید (۱۳۸۴) تحلیل رفتاری، در: روش و نظریه در علوم سیاسی، دیوید مارش و جری استوکر، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، صص ۱۰۷-۱۲۸.

سرزعی، علی (۱۳۹۶) پوپولیسم ایرانی، تحلیل کیفیت حکمرانی محمود احمدی‌نژاد از منظر اقتصاد و ارتباطات سیاسی، تهران، کرگدن.

شادلو، عباس (۱۳۹۲) اطلاعاتی درباره احزاب و جناح‌های سیاسی ایران امروز، تهران، وزراء. فقیهی، ابوالحسن و دیگران (۱۳۹۳) «ارزیابی عملکرد مجالس شورای اسلامی در نظام جمهوری اسلامی ایران (مورد مطالعه: مجلس سوم تا هشتم)»، فصلنامه راهبرد، سال بیست‌وسوم، شماره ۷۲، صص ۱۸۰-۲۰۷.

کاظمی، حجت (۱۳۹۲) «نهادگرایی به عنوان الگویی برای تحلیل سیاسی»، دوفصلنامه پژوهش سیاست نظری، شماره ۱۳، صص ۱-۲۷.

متوسلی، محمود و دیگران (۱۳۸۸) «نهادگرایی و تأثیر نظریه سرل در مورد نهادها بر آن»، فصلنامه پژوهش‌های اقتصادی، سال نهم، شماره ۴، صص ۱۱۳-۱۳۶.

مرتجی، حجت (۱۳۷۸) جناح‌های سیاسی در ایران امروز دهه ۷۰، تهران، نقش و نگار. مرکز مال‌میری، احمد و محمدباقر پارسا (۱۳۹۲) اولویت قانون‌گذاری از طریق لایحه یا طرح؟ بررسی آماری نقش قوای مجریه و مقننه در ابتکار قانون‌گذاری، تهران، مرکز پژوهش‌های مجلس.

مشهدی، محمود (۱۳۹۲) «معنا و مفهوم نهاد در اقتصاد نهادگرا، نگاهی به اختلاف موجود بین نهادگرایی قدیم و جدید و نقش نهادها در مناسبات اقتصادی»، فصلنامه پژوهش اقتصادی (رویکرد اسلامی- ایرانی)، سال سیزدهم، شماره ۴۸، صص ۴۹-۷۷.

مهرپور، حسین (۱۳۷۷) «مسئولیت رئیس‌جمهور در اجرای قانون اساسی و جایگاه هیئت پیگیری و نظارت»، فصلنامه راهبرد، شماره ۱۵ و ۱۶، صص ۱-۲۸.

میرترابی، سید سعید (۱۳۹۶) «تحلیل شیوه‌ها و ابعاد نهادسازی در روند ساخته شدن دولت پس از انقلاب از منظر نهادگرایی تاریخی»، فصلنامه دولت‌پژوهی، سال سوم، شماره ۹، صص ۱-۴۳.

- نبی‌لو، حسین (۱۳۸۶) «بررسی نحوه تعامل قوای مجریه و مقننه در بودجه‌ریزی»، فصلنامه اطلاع‌رسانی حقوق، شماره ۱۲، صص ۳۱-۵۲.
- نورث، داگلاس، سی (۱۳۸۵) نهادها، تغییرات نهادی و عملکرد اقتصادی، ترجمه محمدرضا معینی، تهران، سازمان برنامه و بودجه.
- هاشمی، سید محمد (۱۳۸۵) حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران، میزان.
- هانینگتون، سمویل (۱۳۸۲) سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، علم.
- های، کالین (۱۳۸۵) درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی، ترجمه احمد گل‌محمدی، تهران، نی.
- هریسی‌نژاد، کمال‌الدین (۱۳۸۷) حقوق اساسی تطبیقی، تبریز، آیدین.
- ویلبر، چارلز، کیو رابرت. اس هاریسون (۱۳۸۵) «بنیان روش‌شناختی اقتصاد نهادی، مدل الگو، داستان‌سرایی و کل‌گرایی»، ترجمه عباس رحیمی، اقتصاد سیاسی، سال اول، شماره ۳.

- Hall, P. A. , & Taylor, R. C. R. (1996) Political science and the three new institutionalisms. *Political Studies*, XLIV, 936- 957.
- Mahoney, J. (2000) Path dependence in historical sociology. *Theory and Society*, 29 (4), 507- 548.
- March, G. J. & Olsen, J. P. (1984) The New Institutionalism, *Organizational Factors in Political Life. American Political Science Review*, 78, 734-749.
- Steinmo, S. (2008) Historical institutionalism. In D. D. Porta and M. Keating, (Eds.), *Approaches and methodologies in the social sciences, A pluralist perspective* (pp. 118- 138) Cambridge, Cambridge University Press.
- Torfinn, J. (2001) Path- Dependent Danish Welfare Reforms, The Contribution of the New Institutionalisms to Understanding Evolutionary Change. *Scandinavian Political Studies*, 24 (4) 277- 309.